

# رساله در بیان وحدۃ الوجود

بسم اللہ الرحمن الرحیم

از فقیر حقیر علایم اللہ فاروقی حقیق صابری عفا اللہ تعالیٰ عنہ  
 بعد از صلوة و نیات از تقدیم سلام بخیرات مودت سمات بخدمت شریف مکرم و منظم و وایشان قدس العالیان  
 حقایق آگاهی محارفات و سنگاهی بناب مولوی محمد عبدالعزیز صاحب شری صابری زاد اللہ تعالیٰ مجد  
 بر من بکشف باد معاضد سامی بمضمون عجیب و اشارات غریب موصوع شده منون یاد و در بیان و در بیان  
 هم مشرفی و هم طریق در باره مسئلہ وحدۃ الوجود و تعلق بها استدلالی شده است بطلب لب لبس مبالغه فیه قدما  
 فقیر پس لیافیت کجا دار و وجود را در مرء عانیین حقایق شناس کجای شمار که متصدی چنین امر خطیر گردد -  
 اما از آنجا که جناب کمال چشمتش بکوشش جواب طلب فرموده اند و پیامها گفته فرستاده اند لا علاج انتشالا لایحصر  
 تطم بر داشت و هر چه حق است در فهم رسب از رطب و یاسین نگاشت و اللہ الموفق و المعین - جاسید ابرم که  
 اگر سہمی و خطائے یا بنید پوشند بلکه با صلاح آل کوشند که منت تو ابد بود چرا که فقیر بچندان را هر منصب  
 ترجمانی بپنج نیست -

## آغاز

فقیر ماخوذه مکاتب بطریق انتخاب خصمین آن - اینکه سوال اول مولوی محمد قاسم مرحوم متقدمان  
 وحدۃ الوجود و وحدۃ الموجودات را محدود ز ندین میگفتند برید و شاگردشان مولوی احمد حسن صاحب نیز همچنان  
 میگفتند و اقوال انصیاء القلوب را ماقبل میدادند تا دلیل دان آن جز خود و دیگر سے را فی شمارند و مولوی غلام احمد  
 صاحب مولوی محمد یعقوب صاحب نیز ز ہمبر من مسلک بوده اند با وجود آنکہ اجازت از تو گرفته اند و  
 مشرب اہل حقیقت میدادند خلاف مشایخ حقیقت سخنان میگفتند -

## جواب



شده اگر شما و صحبت او میرسد بگذرادی شدید چرا که از غلبه عالم سخنان که میگفت و فهم شما نمی آید و شما می دانید  
 در او اگر در نیندیشد شما نیست نباید پس اینجا خوب باید فرمود که مردمان را چه می رسد که با کس با کس باز می رسد و حد  
 اگر در این عالم و عوام را که جزوی از ایمان تقلیدی میداند از ان هم به نصیب سازیم و در اینجا گفت گویی حاصل است  
 وقت خود و وقتا و عوام ضائع کردن است معارف آگاهان برائے همین احتیاطا احباب فقیر مثل فقیر زبان  
 ازین قیل و قال بستریدارند و احترام میکنند سالکان را اشارت بیاویزات می نمایند تا انکار آن کنند  
 نگردد و بسا مردم جاهل پستند و بیزانین سلسله شریخی برداشته مجلسهای آرایند خود نگردد شده گروه مسلمانان را که  
 میسازند چنانچه مشاهد آفتد پس ازین قیل و قال چه فائده اگر میباید مردمان را بطلب حق و ترک تعلق دنیا و کفر  
 ذکر و ذکر بگویند و در این باب که شید چون ازین سلوک ترک نفس و تحفیقه قلب حاصل گردد و خود خور و  
 آن قسم رفیق که در ضیاء القلوب مرقوم شده بشین می آید خدا خود بری میکند و الذین جاهدوا فینا  
 لنجعلهم سبیلنا عوض از هدایت کردن سبیل تحلی ذاتی است بر قلب سالک تا حقیقت سماء وحدۃ الوجود  
 منکشف گردد. این راه رفیق است گفتنی نیست از گفتن تا دانستن از دانستن تا دیدن و شدن فوق بسیار  
 خدا متعالی ما و احباب ما را شما و احباب شما را درین راه از زلزلت پانگه دارد و پیر بشین اکبر حضرت جانی و کمال  
 سره الهامی میگردد از ساحت دل غبار کثرت نفس بدخو شتر که بهر زهر و روضت سفتن بخور و شستن  
 که توحید خدا بهر واحد دیدن بوده و احد گفتن و اگر از راه انصاف نگذریم تحقیق نظر و حقیقت این سلسله گیریم  
 جز حیرت در حیرت بدون فتاد و فتای هیچ بدست نمی آید چه خاک گوئیم که چنین است چنانست و انوشیروانی  
 جان شده و از دنیا در ناطقه و ترشیج این اسرار و جدانی لال است مثل نابینا که مادر را که در خواب رنگها  
 و چیزها نمی بیند بامردمان چه توان گفت که چنین بود یا چنان بود چرا که در محسوسات چیزی نیست ندیده است  
 که بدان مشا بکند و همانند اگر حیانا گوید و همانند وقتی نگفته باشد و الله اعلم بحقیقه.

### فقره و بطریق انتخاب از مضامین مکتوب

سوال ۲ حال آنکه در ضیاء القلوب بزرزش لا وجود الا الله و مراقبه همه اوست تبصره کج تاکید است و هم  
 در مراقبه همه اوست ملاحظه معنی لازم گفته پس این مراقبه بلا لحاظ عنایت و اتحاد صورت نبیند و نیز جایی دیگر  
 ضیاء القلوب هیچ است و فقیهه فرق در ظاهر و ظاهر پیش نظر سالک است که شرک باقی است ازین مضمون معلوم شد که  
 در عابد و موجود فرق کردن شرک است جواب ۳ شک نیست که فقیر این همه در ضیاء القلوب



علم غیبیت بعد از شکی نبوده که سایه یک مجرور نفس در سحله وسده العود و در زندقه  
 و در لود و در ... علم غیبیت به غیریت بوده است هر کمال این داهر تحقیق دانست و بنسب همه  
 نارد اگر چه تحقیق این سحله غیبیت و غیریت متعلق است بدانش تملکات است انفس  
 ان همه بر و نشن نمیتواند تشریح نگارد و آل اینکه در عید و رب غیبیت و غیریت و و ثابت و تحقیق  
 بی و این بوجهی اگر چه در ادای انظار تمام اندین و شخص واحد محال نماید الضدان لا یجتمعان  
 ترجیح است اما این و وضوح فرمای است مندر اصطلاح جمع میشود برای همین است که محققین جامع الاغراض و سحله  
 اجماع صوفیان و دیگر بایمانه مثل آنکه نور و ظلمت ضد لغوی است این ضد و یکجا در یک وقت جمع نمیشود  
 زیرا که غنی این دو لفظ بر وضع خود قائم است اگر بر وضع خود قائم نباشد اجتماع آن جائز است مثل آن سایه اگر  
 ظلمت گوید بمانا از رویه است سحره نمیتواند شد و این سایه را که ظلمت نام نهاده باشد با نور و یکجا و در  
 یکجا جمع نمیشود چنانچه دیده میشود که در یک وقت یکجا تابش آفتاب که نور است و سایه دیده از جمع نمیشود  
 زیرا که سایه ظلمت اصطلاحی بود پس از این تمیید معلوم شد که در عید و رب غیبیت تحقیق لغوی نیست و جمیع  
 بی نیست اجتماع این هر دو ضد و شئی واحد محال است پس نه که در علم عقولات ممنوع  
 است از معنی لغوی است نه اصطلاحی این قوم محققین از یجبهت جامع الاغراض دانند که در ضد و این  
 میکند آن دو ضد معنی لغوی نیست زیرا که اگر تا چندین لغوی نزد ایشان هم محال دلیلی جز است بمثل  
 دیگر تقسیم اینکه اگر شخصی کرده اگر خود آینه با گذارد و در آینه نبات خود صفات خود که نمودار شود نموداری  
 نمودار نیست که هر حرکت و سکون و هر برینت شادمانی و غمگینی و خنده و گریه شخص و عکس هویدا میشود  
 و عکس عین عکس است بینه تحقیق اصطلاحی است اگر لغوی بود که هر کیفیت که بر عکس گذرد بر شخص  
 در عکس و بر عکس است چرا که عکس و در برابر آینه است این کثرت در وحدت شخص فرقی نمی آرد و اگر آینه و بر  
 عکس سبب زندیا نباشد اندازند شخص از آن تضرر نخیرد همیشه بجا خود است و ازین نقصانها منت مکنه  
 میرسد است ازین رو غیریت تحقیقی اصطلاحی بر بیست برسد پس و شخص و عکس غیبیت و غیریت هر دو ضد و شئی  
 بداند که در عید و رب غیبیت تحقیق لغوی است هر که اعتقاد دارد و از غیره نه هیچ وجه انکار کند بلکه در این امر شکی نیست  
 عقیده در عالم محبوب و ساجد و سجود و سجده و فرشتگان انداین نوع و معنی است و غرض از این آنکه این ذلالت اگر  
 محض غیریت تحقیقی لغوی در فانی و مخلوق باشد که در این حالت و فانی غایت و عید و رب جز نیست فانی

نوشته است اگر گویند کہ ہر چہ گفتہ نمی شود چگونہ نوشتہ شد گوئیم اکابر دین کشوفان  
محسوسات تعبیر میکنند تا طالب صادق را ہنما نندہ آنکہ کاذب گفتہ باشند مثلاً اگر اینادور  
در بیان آن عاجز آید گوید کہ مثل ساعد بن بود در آن حال بدست او اگر رسد و بہند  
گوید ہاں چنین بود اینست نفیس ہمیشہ ازین قبیل است تحریرات پیشینیان برای آنکہ  
تا افاغہ برقرار ماند و وقت حاجت نفع شکوک گردد و اسرار یکہ سینہ بہینہ می آمد و حوالہ القبر  
و استند و راہ حقیقت کشاودہ داشتند و گفتند ما آن کسانیم کہ تا اہل اسرار کتاب ما نظر کرد  
حقیقت حال اینست فقیر ہم تقلید ایشان قول ایشان را ترجمانی کردہ است با وجود آنجا  
و انکشاف چگونگی آن می خواہد علاءاً مثلاً لا بلانہندی ایضاً ح آن ضرورت داشت تا انا را نشان دہند  
شناس گردد و اطمینان دہند و بدتر دہند و نامہ اختصارش اینکہ از بیان اسبق بہرین کرد و یکہ در اہل سادہ مکور  
حق و بالیقین است صدق آن نگاہ معلوم گردد کہ طالب از محنت و ورزشہا و ہمارست ہستہا و فراق ہا  
و ترک خطرات ماسوا از خودی خود و در شود چوں از خیال خود گذشت گویا از ہمہ گذشت بچرخشے در نظر و خیال  
نماند ہمہ ہستی حق معائنہ کند و قتیکہ از نظر سالک تقدیر است ہستی ماسوا تر نفع گردد و بدینہذا  
بلکہ شعور این معنی ہم رتفع شود و بر جہ بیند و خداییدہ ہو گفتن چہ معنی انا گوید این مرتبہ را فنا و فنا گویند این ہنما را  
از فی بنا بیدہید بلکہ نائی میگہ بدو لانا قدس سرہ است فی کہ ہر دم نمائی گندہ فی حقیقت از ہم نائی گندہ  
بی فناء خویش بی جذب قوی کہ جہیم صلح ہم شوی۔ ایضاً عارفی گفتہ۔ تو سبب باشی صلا کمال اہل ہستی  
تو در آن گمشو وصال اینست و بس ہ ازین وقت خود خیر و او سلطان انبیا علیہ السلام علیہ السلام  
مع اللہ وقت راہ یسعنی فیہ ملک مقرب و جہانی مسل و از خواص است و گفتمہ پایزہ ہستہا  
سبحانکما اعظم شانی و گفتہ مہر و حلاج انا الحق این ہل ازین باب است با وجود ہستہا  
کہ مہر طای است از میان عید و رب مرتفع نشدہ ہر چند در حالت فنا ہی شعور و نظر سالک نماندہ باشد زیرا کہ  
چوں از بی شعورے باز شعور و آمد و انت کہ من از خود بجز شدہ بود مثل آن آہن پارہ کہ در آتش سہخ  
شدہ نعرہ زد کہ من آتشم انکا این قول و سہ کردہ نمی شود و اواقعی آتش نشدہ است این حالت است بہر پارہ  
آہن عارض شدہ و گر نہ آہن آہن است آتش آتش این است نمہ از حقیقت وحدۃ الوجود و ریخا کیفیت  
عیفیت و غیرت اند کہ بہترین از واجبات است تا آنکہ ازین آگاہی نباشد کیفیت وحدۃ الوجود و ہر چہ ہم مگرو

ظنفس و ترک توہم ماسوا واجب گردید تا ذکر و فکر بدستی درستی بظہور رسد چون  
 من مطیع و قلب صافی شود و ذوق و شوق رو بہ ترقی آرد دل از خطرات بایستد و بیت  
 لا اله الا اللہ در آمد چوں دریں مراقبہ از ہمہ اوست اغماض نظر کرده ہمہ اوست را پیش  
 مغترق فیض بالحق و جذبہ غیبی مدد میفرماید از ہر بہ جزا اوست بجزا و شعور این  
 ہم می نامد بیت ہر چہ بیند و اندر ہر چہ داند گوید ہر چہ گوید بخود راست - اینست حقیقت  
 الوجود و الوجود مثل این پارہ کہ در آتش رنگ آتش گرفته نعرہ انا اللہ را زودہ آنکہ بالقلاب حقیقت  
 شمع شمعہ این از حال تعلق دارد نہ از قال مقام نور است اعی در حالتیکہ این پارہ خود را  
 احوال آتش کردہ از خیال این یاری خود گذشتہ فنظر آنست کہ آتش بر خود ستولی گرد و رنگ  
 خود بخشد درین تصور اگر خیال دیگر گذرد در حق وی شرک است کہ مانع مقصود و قاطع الطریق اوست  
 اینست معنی آنکہ در ضیاء القلوب بملاحظہ سماعی در آمدہ کہ در مراقبہ ہمہ اوست تا وقتی کہ فرقی و  
 ظاہر و منظر پیش نہاید - الک است بوی شرک باقی است والہا علم لا علم لنا الا ما علمتنا  
 مراد ہمہ ما غیر از سجا با طول سسانی کرد چہ کند کہ بدون آن سخن تمام نمیشود ہر چند ازین تحریر خود ناوم  
 می شوم اما شادم کہ بہر تقدیر جواب رفائیم منغودہ جناب اد اگر دید اگر پسند خاطر و منظور والا گردد  
 بندہ ضعیف را بدعای خیر خاتمہ یاد دارند ورنہ باز فقیر را نیا دارند والسلام و ما علینا الا  
 البلاء المبینہ درین شہد گو یای مزین دم ہمین را ختم کن واللہ اعلم بہ  
 محررہ ۲۱ ذی الحجہ ۱۲۹۹ھ در مقام خیر البلاد کہ مظلومہ زاد اللہ شرفہا و تعظیما

## مختصر احوال جمال عاشق و الجلال و جمال حضرت حاجی امداد اللہ رحمہ اللہ

حضرت حاجی صاحب کی کچھ عمر زائد نہ تھی کل چوراسی سال تین مہینے بیس روز کا سن شریف تھا  
 مگر کچھ خلقت ضعیف خفیف اللحم تھے اس پر مجاہدات و ریاضات و تقلیل طعام و سنام پھر جوہر  
 خواص و عوام اور سب بر صحر عشق حسن ازلی جو استخوان ہلک کہ گھلا دیتا ہے ان اسباب سے

کمال الحقیقی  
کسار

مخلوقی ثابت نه نمایند مثل نسبت کلال باظرف اگر کلال بمیرد ظرف ساقطه او بجای خنمان این سبب  
غیرت لغوی است و ظرف و کلال این قسم غیرت در عین و شایقی نیست بدین غیرت که قابل اند  
علما و ظاهر و متکلمین اند عاقل از اصطلاح موعودین شده می ترسند که بعد و رب یک میشود نمی دانند که موجب  
اصطلاح محققین در عکس و شخص با وجود ثبوت هر دو جهت گاهی این آن نشند و آن این نکر و عکس  
عکس است شخص شخص عکس مخلوق و حادث و ناقص است شخص قدیم باقی و کامل پس اینست حقیقت  
این مقدمه **بیت جامی** هر مرتبه از وجود حکمی دارد و اگر حفظ مراتب نکنی زندگی  
و بمصدق صرح المجتهدین یلتقیان بدینها میرد زخم لایبخیان پس بجزین حدود و قدم است  
نیز اینجا یک تمثیل لطیف یاد آمد یعنی بنده قبل وجود خود باطن خدا بود و خدا ظاهر بنده گشت کمال تحقیق  
بر این معنی گواه است حقایق کونیه که نتایج علم الهی اند و ذات مطلق مندرج و مخفی بود و ذات بر خود  
ظاهر بود و چو ذات خواست که ظهور خود بر پنج دیگر شود و اعیان را بلباس تالیفات شان بجلوه تجلی خود  
ظاهر فرمود و از شدت ظهور خود از چشم بصیر ایشان مخفی گردید مثل تخم که شجر با تمام شاخ و برگ و گل و ثمر در آن  
پوشیده بود و گویا تخم بالفعل بود و شجر بالقوه چون تخم باطن خود را ظاهر نمود و دانه پنهان گردید و هر کمی بنید شجر می بیند  
تخم نظری آید اگر بغیر بینی تخم لباس شجر ظهور فرموده تخم بالقوه شد شجر بالفعل شد هر چند از جوی تخم و شجر یک است  
جدائی نیست عینیت یافته می شود اما دلائل غیرت و جدائی نیز در او پیدا می است حفظ مراتب ضرورت  
زیرا که صورت شکل و تاثیر و خواص تخم دیگر و اجزای شجر دیگر است و درجات غیرت هم کثیر است مرد صاحب  
فطانت انکار آن نخواهد کرد و از روی عینیت تخم و شجر اگر چه واحد است این وحدت اعتباری و اصطلاحی  
در اینجا اول است نه اتحاد معنی بالفعل و بالقوه شرکت دارد پس هر چه بالفعل بود بالقوه شد آنچه بالقوه بود  
بافعل گردید **فهم من فهم** حجت عظمت شانه کسی گفته **بیت** ترا دوست بگویم حکایتی بی پوست  
همه از دوست اگر نیک بنگری همه دوست **فائده** چو نسبت دو جهت در عین و رب ثابت و تحقق گردید  
لازم آمد که برائے عروج از مرتبه پست ترین نزول حصول قرب و وصال و رسیدن بدرجه عبودیت حقیقی که با  
ضرورت او آن مجاهده و مراقبه است و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون عبادت  
کردن اعمی عبد شدن است در حقیقت عبد الله حقیقی خاتم المرسلین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است  
عبد شدن و شواست تا از و هم الوهیت خود تماماً و کمالاً بگذرد بدین مرتبه نرسد بنا بر آن مجاهده و مراقبه





آخر میں اس قدر ضعف ہو گیا تھا کہ کھڑکے تک بدلتا دھوا رہتا تھا کھانا پینا باریک بینی سے منظر ہر وقت نشہ  
 نقاد میں سرشار تھا اسی میں اہمال شروع ہو گیا مگر نظافت و لطافت و استقلال و استقامت و شفقت بحال  
 تربیت طالبانِ خدا میں ذرہ برابر فرق نہ آیا تھا۔ آخر ضعف زائد ہوتا گیا حتیٰ کہ بارہ یا تیرہ جمادی الاخریٰ ۱۰۸۰ھ  
 روزِ چہار شنبہ وقتِ اذان صبح اپنے مجاہدِ حقیقی سے وصل ہوئے اور جنتِ المصطفیٰ (مقبرہ اہل مکہ) میں ہم پہلو ہوا  
 رحمت اللہ صاحبِ مہاجر کے رکھے گئے انا للہ وانا الیہ راجعون۔ واقعی یہ ہے کہ ایسا شیخ کامل مکمل کسینے کم دیکھا  
 ہو گا۔ اللہم رفع وجہہ فی اعلیٰ علین و اعلف فی عقبہ فی الخابریں اللہم لا تحسنا ابر و لا تقتلنا بعدہ آمین یا عالمین  
 حقیر نے ایک مختصر و فانی کتبہ لکھا ہے جس کی کچھ کڑیاں اولیاء اللہ لا مہوتوں سے مستنبط ہے حضرت  
 صاحب کے ایک غلیظہ عالمِ رویا میں شرفِ بزرگوارت ہوئے اس طرح کہ کوئی مقام نہایت بلند مثلِ ثلید کے ہے  
 اُمیر ایک سفید نیمہ کھڑا ہے جس میں حضرت رضی اللہ عنہ رونق افروز ہیں اور خطاب کر کے فرماتے ہیں

آئینہ ہستی چہ باشد بستی      نیستی بگزین اگر ابدیستی

سبحان اللہ۔ اس خواب میں حضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہ کے علم و مقام و قربِ تام پر کئی وجہ سے دلالت ہے  
 اول مقام کا بلند ہونا کہ مطابق آیہ و رفعاہ مکانا علیا و حدیث کثبانِ مسک کے رفعت مرتبہ کہ یوسف اشارہ ہے  
 دوم خیمہ میں ہونا جو حسبِ آیہ جو مقصورات فی الخیمام نعیم جنت سے ہے سوم خیمہ کا سفید ہونا کہ احب الالوان  
 البیاض و نحوہ وارد ہے و نیز لباس سفید و لافح حدیث صحیحہ و ورقہ کے علامتِ جنتی ہونگی ہے چہاں تمام تعلیم و مقین  
 فرما نا کہ اشارہ جو طرفِ مقبولیت شان ارشاد حضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہ کے پیچھے معلوم ہوتا ہے کہ حضرت کو بدو  
 اس بستی نیستی کے خاص شرب مذاق حضرت ہم کا تھا جیسا اہل مشاہدہ پر بھی نہیں بڑی و دتیں ملی ہیں  
 اسی لئے اس طرف مخاطب کو متوجہ فرمایا ششم شہنوی شریف کی مضافین ہیں اگر حسبِ قولِ اہل حقیقت کے معنی کلام  
 حق ہے آپ کی روح مطہر کا مستغرق و مشغول ہونا دلیلِ مناسب و روحانی مولوی معنوی ہے اور حسبِ آیہ ہتھ لکھتے  
 انعم اللہ علیک یسوعی دلِ قربِ الہی ہے ہفتم حضرت رضی اللہ عنہ کی شفقت و توجہ اپنے نزدیک ہونا  
 کہ موقوف ہے حصولِ الطینان و سکون پر جس سے مہرِ مضمون کا تختاقوا و لا تمسکوا کا بخوبی چٹا ہوا  
 اور اس کا فاضلہ بنیہ کی تائید بھی ہوتی ہے جس کا متحقق اثبات کرتے ہیں ایسا ہی خواب یا صا کہ ہلا تا ہی جس کے باب میں ارشاد  
 نبوی ہے یا اہل السلام صریحاً و احوال اللہ تعالیٰ علی ذلک -

[2362]

الحمد للہ و المنة کہ رسالہ وحدۃ الوجود و تصانیف حضرت شاہ امداد اللہ رحمہ و مطبوعہ مجتہبی رافع دہلی طبع کر دیا ہو